

یادآوری و پیشنهادی نه چندان جدید:

اهمیت شاکی خصوصی در تعقیب پرونده جنایات جمهوری اسلامی

شکستن های دل ها ناله شد آهسته آهسته
رساتر گر شود این ناله ها فریاد می گردد

مسئولیت در قبال مردم و ضرورت پاسخگویی به آن ها، حتی اگر بسیار صوری و سطحی هم باشد، گاه می تواند هر جریان حاکم را مجبور به اعترافات کند که اگر به درستی پیگیری شود چه بسا زمینه های سقوطش را فراهم نماید. این امر نه تنها در باره دولت ها بلکه در باره سازمان ها و تشکل ها هم صحیح است. یکی از علل سخت جانی رژیم های دیکتاتوری و نیز اصلاح ناپذیری عناصر رهبری در گروه های مبارز جدا از توده و به گفته مارکس «گروه های توطئه گر» همین عدم مسئولیت در قبال مردم و بی نیازی از پاسخگویی به آن ها است. این گروه ها چه به نام طبقه کارگر و حزب انقلابی و خلق قهرمان حکومت کنند، چه به نام فلان «نژاد برتر» و چه به نام دین و قوانین الهی (آنطور که در ایران و افغانستان شاهدیم) احساس مسئولیتی در برابر مردم ندارند چنانکه شاه چنین بود زیرا سلطنت اش را ودیعه ای الهی دانسته بودند و یا خمینی که ولایت اش را بر امت امری الهی می پنداشت.

به دنبال فاش شدن قتل های زنجیره ای و تنفر و انزجار عمومی و اعتراضات پنهان و آشکار مردم، دولت خاتمی ناگزیر شد کمیته ای برای بررسی تشکیل دهد و سرانجام، رژیم رسماً به بخشی از مسئولیت خویش (تحت عنوان برخی از عناصر در وزارت اطلاعات) اعتراف کرد. به احتمال قریب به یقین اگر دولت در وضعیت دیگری بود و برای مشروعیت و بقای خویش همین اندک احساس مسئولیت را در قبال آرائی که به صندوق ریخته شده نداشت حاضر به چنین اعترافی کم سابقه در

جهان نمی شد. این اعتراف نه پیروزی این یا آن جناح حاکم، بلکه انعکاسی از حضور مردم و نهیب اعتراض آنان بود. حضور و مقاومت توده ای تا کنون بارها رژیم یاغی و سرکوبگر جمهوری اسلامی را به عقب نشینی واداشته است که از همه بارزتر قضیهء تحمیل حجاب و ستم های وحشتناک بر زنان است. نمونه های دیگر تحریم موسیقی، اسلامی کردن دانشگاه ها، جمع آوری آنتن های ماهواره ای، تغییر قانون کار و برقراری مناسبات اجاره به جای آن (توسط احمد توکلی، وزیر کار از باند «رسالت» در اوایل سال های ۱۳۶۰)، حذف تعطیلی اول مه، طرح معافیت کارگاه هایی که کم تر از ۳ کارگر دارند از شمول قانون کار (که کلیات آن به تصویب مجلس هم رسید ولی رژیم مجبور به عقب نشینی شد و آن را مسکوت گذاشت) و حذف تعطیلی ۲۹ اسفند روز ملی شدن نفت، تلاش برای هرچه محدودتر کردن مطبوعات و غیره. همین مقاومت توده ای ست که در بین جناح های رژیم، علی رغم ماهیت ارتجاعی یکسان شان، شکاف ایجاد کرده و آن ها را بر سر اینکه رژیم سرمایه و دین را چگونه می توان نجات داد رو در روی یکدیگر قرار داده و در اینجا و آنجا فرصت هایی را برای ابراز نظر و مبارزهء بیشتر برای مردم فراهم آورده است.

جنايات و سرکوب ها که از سوی این رژیم حتی پیش از رسیدن به قدرت اعمال شده (نمونه اش سینما رکس و حمله به کتابفروشی ها و مراکز فرهنگی و درگیری و ممانعت از فعالیت کمونیست ها و مبارزان غیر اسلامی و بسیج کینه توزانهء اوباش علیه آنان) تا برسد به قتل های زنجیره ای که امسال بیش از پیش بر ملا شد باید از طرق مختلف مورد پیگرد قرار گیرد و از فراموشی آن ها جلوگیری شود. رژیم همواره کوشیده است هر پروندهء جنایت را با ارتکاب جنایتی تازه به فراموشی بسپارد، همانطور که اسرائیل همواره کوشیده است با غصب سرزمین های تازه، پرونده غصب و تجاوزهای پیشین را به فراموشی بسپارد و با تحمیل توافق های جدید، قطعنامه های ملل متحد و توافق های پیشین خود را با فلسطینی ها بی اثر کند. ضرورت پیگیری پروندهء قتل ها و خسته نشدن از طرح هرچه مؤثرتر آن ها در هر جا که امکان پذیر باشد از اینجا ناشی می شود. بدیهی ست لازمهء این اقدام بسیار حیاتی، اطلاعات و اسناد مربوط به قربانیان جنایات

رژیم و تدوین صحیح و دقیق و انتشار و استفاده از آن‌ها برای آگاهی مردم (به ویژه نسل جوان که غالباً از آنچه این رژیم طی ۲۰ سال گذشته مرتکب شده آگاهی کافی ندارد) و مراجع قضائی داخلی و خارجی ست.

اما آنچه در اینجا مورد بحث و تأکید ما ست اهمیت شاکی خصوصی در تعقیب پرونده قتل‌ها ست. توجه به این امر البته چیز تازه‌ای نیست و هستند برخی از خانواده‌های داغدار ایرانی که پرونده قتل عزیزان خود را در دادگاه‌های داخل و خارج دنبال کرده و می‌کنند. باید این حرکت دادخواهانه را گسترش داد و به اشکال مختلف تقویت کرد. باز نگه داشتن این پرونده‌ها این امکان را فراهم می‌آورد که در برخی موقعیت‌های مناسب که همیشه نمی‌توان زمان آن‌ها را پیش‌بینی کرد پرونده‌های مزبور بتواند به جریان افتد. در ماه‌های اخیر یک قاضی اسپانیائی توانست، در پرتو برخی شرایط مناسب بین المللی، پینوشه را به دادگاه فراخوانده با حمایت دولت اسپانیا استرداد وی را از انگلیس درخواست کند. دستگاه قضائی انگلیس سرانجام با تحویل پینوشه به دادگاه اسپانیا موافقت کرده ولی تا استرداد و محاکمه او راهی دراز در پیش است. هرچند ممکن است هرگز این قضیه عملی نشود و اگر بشود حتی اندکی از حقوق پایمال شده هزاران قربانی شیلیایی به دست نیاید که نخواهد آمد. با وجود این، افشای جنایات پینوشه می‌تواند روحیه تازه‌ای در مبارزه دمکراتیک مردم بدمد و بیش از پیش آشکار گردد که این بورژوازی شیلی و امپریالیسم آمریکا بودند که در پشت سر پینوشه ابتکار عمل را در کودتای شیلی به دست داشتند و به بهای سالیان دراز اعمال دیکتاتوری نظامی و خون‌های بسیار و مفقودان و آوارگان بی‌شمار توانستند منافع طبقاتی و استثمارگرانه خود را تأمین کنند.

نمونه دیگر محاکمه «باربی» جنایتکار نازی معروف به «قصاب لیون» است که چند سال پیش در فرانسه برگزار شد. در اینجا نیز شاکیان خصوصی نقش مهمی ایفا کردند.

مثال دیگر، پرونده قتل یک پرستار فرانسوی به نام مادلن لاگادک است که، ده سال پیش، زمانی که در السالوادور همراه با انقلابیون آن کشور فعالیت می‌کرده، به دست نظامیان دست راستی کشته شده است. لوموند ۱۷ سپتامبر ۹۹ یک

صفحه خود را به این پرونده و مسیری که خانواده مقتول در پیگیری آن پیموده اختصاص داده و می نویسد پس از ۱۰ سال دادگستری فرانسه خواستار محاکمه قاتل شده است.

وقتی پس از پنجاه سال از قتل کسروی (۱)، مورخ و اصلاح طلب دلیر، آرزو می کنیم که روزی پرونده آن جنایت باز شود و عاملان و آمران قتل که امروز نه تنها زنده بلکه در قدرت اند در دادگاهی صالح به محاکمه کشیده شوند و ایدئولوژی و انگیزه های ارتجاعی آنان افشا و طرد شود، می بینیم که چقدر بجا است علاوه بر پرونده ترورهایی که رژیم در خارج مرتکب شده و یا پرونده قتل های سیاسی معروف به زنجیره ای در داخل کشور، برای قتل های بی شماری نیز که حاکمان کنونی از زمان سینما رکس و کشتارهای زمان قیام و کردستان گرفته تا اعدام های سال های ۱۳۶۰ و ۱۳۶۷، و غیره به راه انداخته اند پرونده ها تشکیل شود، شاکیان خصوصی با شکیبایی و مهری که شایسته عزیزان شان است به پیگیری پرونده ها ادامه دهند و چه بسا بهتر باشد که انجمن خانواده های قربانیان رژیم در اشکال مختلف و متناسب با شرایط و به نحو کارآمد به وجود آید. نمونه ای از این امر کاری ست که مادران و خانواده های قربانیان شکنجه و کشتار در آرژانتین انجام داده اند. آن ها میدان مایو را در شهر بوئنس آیرس به سنگری برای مبارزه خود بدل کرده اند: «روزهای پنجشنبه هر هفته ساعت پانزده و سی دقیقه زنانی که سربندی سفید به سر دارند و عکس های فرزندانشان خود را به سینه نصب کرده اند دور این میدان راهپیمایی می کنند. اینان مادران ناپدید شدگان هستند که به دست نظامیانی که از سال ۱۹۷۶ تا ۱۹۸۳ بر کشور حکومت راندند به قتل رسیده اند» (۲). همین کار را خانواده های شهدا و زندانیان فلسطینی انجام داده و می دهند و در بسیاری موارد توانسته اند بر افکار عمومی چه در سرزمین خودی و چه در بین مردم اسرائیل تأثیر بگذارند، از فشار بر زندانیان بکاهند، کسانی را از مرگ نجات دهند و حتی وسائل آزادی آن ها را فراهم کنند. اکنون که رژیم در نتیجه فشار توده ای، ناگزیر شده برای نجات سران خویش که آمران و فتوا دهندگان قتل ها هستند، اعتراف کند که عوامل اش در قتل های زنجیره ای دست داشته اند و پیامدهای رسوایی مانند داستان «سعید امامی»

به بار آورده که از رسوایی پرتاب مینی بوس حامل نویسندگان در دره و از ربودن فرج سرکوهی هم فراتر است، حالا که رژیم در کلیت خویش در موضع تدافعی قرار گرفته و می کوشد با ادامهء داستان های دروغ و تهاجم و سرکوب و بستن صدای مخالفان (هرچند خودی باشند) انظار را از توجه به آمران قتل ها منحرف کند، نباید گذاشت که دوباره به سوراخ خزد. رژیم می کوشد جنایاتش را کم اهمیت جلوه دهد: روح الله حسینیان رئیس مرکز انقلاب اسلامی گفته است: «برای چند مرتد و ناصبی ... که اینقدر سر و صدا لازم نیست» امید ترقی، نماینده مشهد در مجلس، نیز گفته است: «پرونده قتل های سیاسی موضوع مهمی نیست، برخی مطبوعات می خواهند آن را زنده نگه دارند». اگر به عکس العمل رفسنجانی و خامنه ای هم پس از قتل فروهرها و مختاری و پوینده توجه کنیم می بینیم که چقدر کوشیده اند آن ها را کم اهمیت نشان دهند و بگویند چرا این ها؟ این ها که کسی نداشتند!

جنبش دانشجویی، به درستی، سر مار را نشانه گرفت، رفسنجانی چه در توجیه قتل های زنجیره ای و توصیه «پایین کشیدن فتیله ها» و چه در «توافق مسؤولان رژیم برای حل» مسأله کوی دانشگاه و شورش دانشجویان، نقش محوری همیشگی و «پدرخواندگی» اش را در اداره «مافیای» رژیم ایفا کرد، خاتمی هم به کسانی که از او انتظار دارند به وعده های انتخاباتی اش وفادار باشد، همانطور که در چند مورد (از جمله تجلیل از لاجوردی) نشان داده ترس خود را از حرکت مردمی به هوادارانش فهماند.

برای تعقیب پروندهء قطور جنایات رژیم هنوز دیر نشده، آرزو کنیم که شاکیان خصوصی نیز چه به صورت انفرادی و چه جمعی به حرکت در آیند. این وسیله ای ست از وسایل بسیار که نباید هیچ کدام را جزئی تلقی کرد و در جای خود نادیده گرفت. رهایی از انواع ستم ها و نیل به آزادی و برابری به پیمودن کلیه این راه ها نیازمند است.

نیمه سپتامبر ۱۹۹۹

۱- از جمله رجوع شود به کتاب «قتل کسروی» اثر تحقیقی ناصر پاکدامن،

انتشارات افسانه (سوئد)، ۱۹۹۹.

۲- مقاله «مادران میدان مایو» ترجمهء منیرهء برادران (م. رها)، آرش (پاریس، شماره ۶۷) و مقالهء «ناپدید کردن، روش جدیدی در سرکوب» از محمد رضا همایون، نشریهء دیدار (آلمان، شمارهء ۳۳).

(در «خاوران»، چاپ تورونتو - کانادا شمارهء ۶، بهار ۱۳۷۹ منتشر شد.)